

## آن آتشی که در دل ما شعله می کشد...

"علی فرهنگ"، ایران دیدبان را کلافه کرد!

علی فرهنگ

آن آتشی که در دل ما شعله می کشد

گر در میان دامن شیخ او فتاده بود

دیگر به ما که سوخته ایم از شرار عشق

نام گنه کاره رسوا نداده بود!

(فروغ فرخزاد)

انتشار مقاله "مه فشانند نور و سگ عوعو کند"<sup>(1)</sup>، "ایران دیدبان" را به پارس کردن واداشت. ماجرا به قرار ذیل است:

آقای "بهرروز ریحانی" با نگارش مقاله ای، انتقادات خود را در رابطه با "پیام یأس یکی از سخنگویان شورای ملی مقاومت"<sup>(2)</sup> ابراز نمود. "علی فرهنگ" نیز به نوبه خود مقاله ای در نقد و رد نظرات "بهرروز عزیز" به رشته تحریر در آورد.<sup>(3)</sup> در ابتدا یک "موجود نامرئی" با نام "دانشجویان ایرانی مقیم فرانسه"، شکرپرانی کرد که پاسخ گرفت و گم و گور شد.<sup>(4)</sup> "ایران دیدبان"ی ها نیز که مترصد دریافت تکه استخوانی هستند تا چنگ و دندان نشان دهند مقاله "بهرروز عزیز" را استخوان باب طبع یافتند و دم جنبانند و گاز گرفتند.<sup>(5)</sup> غافل از آنکه "علی فرهنگ"، سگ باز ماهری است.

مناظره آقای "بهرروز ریحانی" و "علی فرهنگ" گرچه از موضع "انقلاب" و در درون "جبهه خلق" می گنجید و می گنجد و گرچه "بهرروز عزیز" در مقام دفاع از نظرات اش برنیامد و جا خالی داد اما به لطف! قدم سرشار از نجاست اما مبارک! "میهمانان ناخوانده"، لاجرم این بحث خطی و در درون اپوزوسیون به یک بحث "مجادله" فی مابین جبهه خلق (= انقلاب) و جبهه ضد خلق (= ضد انقلاب) منتهی شد. "علی فرهنگ" نیز گرچه ترجیح می داد با "بهرروز عزیز" هم کلام شود و همانطور که با ارسال ایمیل برای ایشان ابراز امیدواری کرد که مناظره فی مابین به ارتقای آگاهی های طرفین منتهی شود اما از حضور "میهمانان ناخوانده" نیز با قاطعیت استقبال نمود.

آنچه در پی می آید اشارات گذرایی به مقاله "چند کلمه در باب نفرت عمومی مردم از مجاهدین" است.<sup>(6)</sup> مقاله فوق توسط سایت "ایران دیدبان" در پاسخ به "علی فرهنگ" به رشته تحریر در آمده است. پاسخ شتاب زده "ایران دیدبان" به "نویسنده ای به نام علی فرهنگ" نشاندهنده حسیض استیصال و اوج درماندگی پایوران ارباب جهل و جنون و جنایت است.

در ادامه "حسیض استیصال" و "اوج درماندگی" ایران دیدبان را به نظاره خواهیم نشست.

"ایران دیدبان"ی ها که پس از تذکر راقم این سطور متوجه شده اند که نویسنده مقاله "چرا مجاهدین خلق، انتقادات را جدی نمی گیرند؟! از یک نام (هر چند بالاجبار نام مستعار) برخوردار است در آغاز مقاله خود می نویسند: "نویسنده ای به نام علی فرهنگ در دفاع از گروه تروریستی مجاهدین مقاله ای نوشته بود و در آن انتقادات وارد شده به مجاهدین در رابطه با بها دادن به نقش و جایگاه عامل خارجی و بی اعتمادی به مردم در مسیر سرنگونی را به صراحت در شأن و جایگاه مجاهدین ندانسته و چنین انتقاداتی را اصولاً نه نقطه ضعف بلکه نقطه قوت مجاهدین می داند." (تاکیدات از من است.)

"ایران دیدبان" که آشکارا از پاسخ تئوریک "علی فرهنگ" در رابطه با "بها دادن به نقش و جایگاه عامل خارجی و بی اعتمادی به مردم" به خشم آمده است با شتاب زدگی یک مأمور معذور مدعی شده است که "علی فرهنگ"، "انتقادات وارد شده به مجاهدین ..... را با صراحت در شأن و جایگاه مجاهدین ندانسته و..."

این که آیا "ایران دیدبان"ی ها معنای لغوی "صراحت" را می دانند یا نه؟! بر راقم این سطور مشخص نیست. و این که آیا "ایران دیدبان"ی ها معنای لغوی "مصدق" را می دانند یا نه؟! باز هم بر راقم این سطور مشخص نیست. اما آیا در باغ وحش "ولایت مطلقه فقیه" حتی یک نفر یافت نمی شود که مصداق صراحت در مطالب "علی فرهنگ" را به شکل ملموس و قابل رویت نشان دهد؟ آیا "ایران دیدبان"ی ها می توانند مشخص کنند که از کدام پاراگراف و از کدام سطر، "صراحت" علی فرهنگ را در رابطه با "شأن و جایگاه مجاهدین" استخراج کرده اند؟



"ایران دیدبان" در ادامه می افزاید: "در مقاله یاد شده سعی شده است در لفافه ای از مباحث تئوریک چهره استبدادی مجاهدین تطهیر شود، و ماهیت فاشیستی و انتقاد ناپذیر آنان یک انگ تلقی گردد، نویسنده سعی کرده است در مقام مدافع و گاه سخنگوی مجاهدین به بزرگ چهره مجاهدین پردازد، اما در حقیقت عیان ساخته است که رفتار استبدادی مجاهدین حتی زیرین ترین لایه های وابسته به این گروه را نیز متأثر و خدشه دار ساخته است و سرافکننده از این که رهبریشان جرأت و توان پاسخگویی به انتقادات را ندارد؛ خودسرانه به یقه درانی با طعمی تئوریک می پردازند!" (تاکیدات از من است.)

در پاسخ به "ایران دیدبان"ی ها باید بگوییم که وقتی امام دجال شان اقتصاد را مال خر می داند، ولی فقیه شان به یکباره "آیت الله" می شود، وقتی یکی از برجسته ترین مقامات امنیتی رژیم، دبیرم اقتصاد است اما "مهندس" خوانده می شود(7) و ... طبیعی است که ارائه مباحث تئوریک باعث شود تا عقل شان تعجب کند!!!

نکته جالب اما نوسان مناصب "علی فرهنگ" است. "علی فرهنگ" که یک بار به لطف "موجود نامرئی"، "عضو ارشد سازمان مجاهدین" می شود بار دیگر به "زیرین ترین لایه های وابسته به این گروه"، تنزل مقام می یابد اما در همان حال "سخنگوی مجاهدین" نیز محسوب می شود! در این میان نیز هیچ کس پاسخگو نیست که از کجا و از چه طریق متوجه شده اید که "علی فرهنگ"، "عضو ارشد سازمان مجاهدین" و یا "زیرین ترین لایه های وابسته به این گروه" است؟!

از موارد بسیار جالب توجه در مقاله "ایران دیدبان"ی ها عدم درک صحیح و بالطبع اغتشاش معانی "استبداد" و "فاشیسم" است. "ایران دیدبان" که "طعمی تئوریک" را ناخوش می پندارد، بدون آنکه متوجه باشد صفت یک "ساخت سیاسی" را به یک "جنبش سیاسی" می بخشد. در رابطه با استبداد، "داریوش آشوری" در "دانشنامه سیاسی" می نویسد: "استبداد، ساخت سیاسی است با این ویژگی ها: (الف) نبودن حدود سنتی یا قانون برای قدرت حکومت؛ (ب) وسعت دامنه ی قدرت خودسرانه ای که به کار برده می شود (البته برای تحقق این جنبه معمولاً دستگاه اداری متمرکزی باید وجود داشته باشد)." (8) (تاکیدات از من است.)

اساساً مقوله "استبداد" معطوف به قدرت حکومت است و تا زمانی که یک "جنبش سیاسی" خارج از محدوده قدرت حکومت قرار دارد اطلاق مفهوم "استبداد" به آن محلی از اعراب ندارد. به بیان دیگر "استبداد" به یک رژیم حقوقی اطلاق می شود و نه به یک جنبش فاقد رژیم حقوقی (حکومت). از این رو با توجه به اینکه "استبداد، ساخت سیاسی است" اساساً نیازی نیست تا "در لفافه ای از مباحث تئوریک چهره استبدادی مجاهدین تطهیر شود".

در رابطه با "فاشیسم" نیز در "دانشنامه سیاسی" آمده است: "هدف فاشیسم برقراری دولت قدرتمندی است که در آن فقط یک حزب - حزب فاشیست- انحصار قدرت را در دست داشته باشد و یک رهبر با ویژگی های فرماندهانه و با قدرت دیکتاتورانه بر آن حکومت کند... اصول اساسی جنبش، که موسولینی آن را تدوین کرد، در جلد چهاردهم دانشنامه ی ایتالیا در 1932 به قلم خود او آمده است. موسولینی این اصول را در دو قسمت بیان کرده است. یکی آنچه فاشیسم با آن دشمن است و دیگری آنچه فاشیسم هوادار آنست: (الف) فاشیسم نه به امکان صلح پایدار باور دارد و نه به سودمندی آن. صلح خیال زیانمندی است. (ب) فاشیسم با مارکسیسم و دیگر اشکال اندیشه ی سوسیالیستی مخالف است. (پ) موسولینی پس از رد جنبه های منفی لیبرالیسم و سوسیالیسم از دیدگاه خود، می افزاید که: فاشیسم عناصری را که «در لیبرالیسم و در نظریه سوسیال دموکراتیک ارزش حیاتی دارد» نگاه می دارد و این عناصر را به «قرن جمع باوری (کولکتیویسم)، به عبارت دیگر، به قرن دولت می آورد.» زیرا «اساس فاشیسم مفهوم دولت است... یعنی مطلقاً که در قیاس با آن همه ی افراد و گروه ها نسبی هستند و تنها در رابطه با دولت وجودشان معنی دار است.» دولت فاشیست «حکومت قدرت و خواست قدرت مجسم است...»

به طور کلی، بنیاد نظری فاشیسم بر این است که ملت کلی است واحد که دولت مظهر اراده ی مطلق آنست و هر نوع شکاف در قدرت مطلق دولت نشانه ی پاشیدگی پیکر ملی و پسرفت آنست. فاشیسم تقسیم ملت به طبقات و کشاکش طبقه ای را انکار می کند و تضاد اصلی را در میان ملتها بر سر گسترش حوزه ی اقتدار و تسلط خود می شناسد،...<sup>(9)</sup> (تاکیدات از من است.)

با توجه به مطالب مطروحه فوق؛

آیا "مجاهدین خلق" به دنبال "برقراری دولت قدرتمند" هستند؟ با توجه به کتب تئوریک مجاهدین مصداق بیاورید.

آیا "مجاهدین خلق" می خواهند "فقط یک حزب - حزب فاشیست- انحصار قدرت را داشته باشد؟ با توجه به کتب تئوریک مجاهدین مصداق بیاورید.

آیا "مجاهدین خلق"، "به امکان صلح پایدار باور" ندارند؟ با توجه به کتب تئوریک مجاهدین مصداق بیاورید.

آیا "مجاهدین خلق"، "با مارکسیسم و دیگر اشکال اندیشه ی سوسیالیستی مخالف است؟" با توجه به کتب تئوریک مجاهدین مصداق بیاورید.

آیا اساس تفکر "مجاهدین خلق"، "مفهوم دولت است؟" با توجه به کتب تئوریک مجاهدین مصداق بیاورید.

آیا "مجاهدین خلق" بر این اعتقاد هستند "که ملت کلی است واحد که دولت مظهر اراده ی مطلق آنست؟" با توجه به کتب تئوریک مجاهدین مصداق بیاورید.

آیا "مجاهدین خلق"، "تقسیم ملت به طبقات و کشاکش طبقه ای را انکار می کند؟" با توجه به کتب تئوریک مجاهدین مصداق بیاورید.

آیا "مجاهدین خلق"، "تضاد اصلی را در میان ملتها بر سر گسترش حوزه ی اقتدار و تسلط خود می شناسد؟" با توجه به کتب تئوریک مجاهدین مصداق بیاورید.

چرا "ایران دیدبان"ی ها از این مفاهیم بی ارتباط در تحلیل زوایای نظام اندیشگی "مجاهدین خلق" استفاده می کنند؟ آیا آن ها نمی دانند استفاده از مفاهیم "استبداد" و "فاشیسم"، کارکرد و کارایی خاص خود را دارد و هر جا نمی توان آن ها را هزینه نمود؟ پاسخ اما در ناخودآگاه جمعی سران رژیم آخوندی نهفته است. تحلیل "علی فرهنگ" بر این پایه استوار

است که "ایران دیدبان"ی ها در چارچوب یک واکنش انفعالی نسبت به "مجاهدین خلق" هر آنچه آنها به رژیم می گویند را معکوس نموده و به خورد خلق الله می دهند. اگر "مجاهدین خلق" بگویند ماهیت رژیم "استبداد دینی" است آنها نیز به "چهره استبدادی مجاهدین" اشاره می کنند. اگر "مجاهدین خلق" بگویند ماهیت رژیم "فاشیسم مذهبی" است آنها نیز به "ماهیت فاشیستی و انتقادات پذیر آنان" می پردازند. اگر "مجاهدین خلق" در رابطه با زندان و شکنجه بگویند آنها نیز به "کشف" زندان و شکنجه در درون مجاهدین نائل می آیند. اگر "مجاهدین خلق" به "کنفرانس گوآدالپ" و ملاحظه شدن انقلاب و به سیاست مامشات استعمار با ارتجاع بپردازند آنها نیز مجاهدین خلق را چنین می نمایند که "می خواهند پای استعمارگران را به هر قیمت شده به این سرزمین باز کنند و وطنشان را حراج کنند".

"واکنش انفعالی" و گارد دفاعی "رژیم آخوندی در قبال" سازمان یافته ترین اپوزوسیون" که بیشتر از همه رژیم باور دارد "آلترناتیو" است، هنوز از نتایج سحر است.

اما در رابطه با "جرات و توان پاسخگویی به انتقادات" توسط رهبری باید بگوییم که اگر "ایران دیدبان"ی ها اندکی درایت به خرج می دادند و فقط اندکی از "واکنش انفعالی" خود می کاستند متوجه می شدند که اساساً نیازی نیست تا رهبر یک جنبش، شخصاً به پاسخگویی به انتقادات بپردازد. رهبر یک جنبش می بایست مواضع کلان تشکیلات را تئوریزه و تدوین نماید. همچنین رهبری می بایست کادرهای خود را به منظور مواجهه و مقابله با "دشمن" از لحاظ تئوریک و قاطعیت تربیت نماید. این مهم همان چیزی است که در اصطلاح به "کادر سازی" اطلاق می شود. "مجاهدین خلق" از بدو تأسیس تا به امروز اهتمام ویژه ای به مبحث "کادر"، "کادر سازی" و مهم تر از "کادرهای همه جانبه" داشته اند. "علی فرهنگ" نیز گرچه کادر سازمان نیست اما به عنوان عضو جنبش سراسری مقاومت، به همان میزان که آموخته است، درس پس داده است.

به راستی اگر به جای "علی فرهنگ" که پاسخ هایش، پارس "ایران دیدبان"ی ها را در بر داشت، یک کادر سازمان پاسخ می داد علاوه بر پارس کردن، "گاز" گرفتن نیز به منصفه ظهور می رسید؟!

"ایران دیدبان" در ادامه آقای "بهرروز ریحانی" و "علی فرهنگ" را "افراد شیخ زده ای" خوانده است "که شاخ و برگ درختان را لشکر در حال حمله به خود می بینند و چون خبری از آن اشباح نمی شود غریو پیروزی سر می دهند".

"علی فرهنگ" با "شیخ زده" خوانده شدن مشکلی ندارد. "بهرروز عزیز" را نمی دانیم. اگر آن شیخ، "جنبش سرخ"ی باشد که به انقلاب نوین مردم ایران منتهی می شود و بدین سان طومار نکبت بار فاشیسم مذهبی حاکم بر ایران را در هم می پیچد. آری، "علی فرهنگ" شیخ زده است.

به راستی "ایران دیدبان"ی ها را چه چیزی زده بود و زده است که دستگیرشدگان 30 خرداد 60 را حتی بدون احراز هویت به قتل رساندند؟ به راستی "ایران دیدبان"ی ها را چه چیزی زده بود و زده است که "فاطمه مصباح"، دختر 13 ساله را به قتل (و نه حتی اعدام) رساندند؟ به راستی "ایران دیدبان"ی ها را چه چیزی زده بود و زده است که "قتل عام" 67 را به انجام رساندند؟ به راستی "ایران دیدبان"ی ها را چه چیزی زده بود و زده است که "قبر"، "برزخ"، "قفس"، "واحد مسکونی" و... اختراع نمودند؟ به راستی "ایران دیدبان"ی ها را چه چیزی زده بود و زده است که "طرح دختران باکره" را به انجام رساندند؟ به راستی "ایران دیدبان"ی ها را چه چیزی زده بود و زده است که خانواده های مجاهدین اشرف را به "جرم" دیدار با فرزندانشان به زندان و اعدام محکوم می کنند؟ .....

اما در رابطه با "شاخ و برگ درختان"؛

اگر آن "شاخ و برگ درختان" به مثابه "لشکر" از مصادیق عربده های اوباش لباس شخصی است که مانند "پیراهن قهوه ای" ها حنجره پاره می کنند که "این همه لشکر آمده به عشق رهبر آمده!" آری؛ تا ساندیس و سهمیه دانشگاه و تبصره برای استخدام نیروهای بسیج و... هست، "علی فرهنگ" چون "خبری از آن اشباح نمی شود غریو پیروزی سر می دهد".

"ایران دیدبان"ی‌ها اما به خیال آنکه مناظره با "علی فرهنگ" صحنه‌ای از بازار مکاره "بزن و در رو" است ادعاهای عجیب و غریب نیز عرضه می‌کنند. "ایران دیدبان" مدعی است که "به جهت ... نشان دادن رسوایی هذیان‌گویی‌ها و تناقضات سخنگویان مجاهدین ... به این مقاله (اشاره به مقاله علی فرهنگ) پرداخت... (تاکیدات از من است.)"

در رابطه با "هذیان‌گویی" که آفتاب آمد دلیل آفتاب برآشفتگی "ایران دیدبان" از ارائه مباحث تئوریک توسط "علی فرهنگ" بالاجبار و ناخودآگاه آنها را به منظور در امان ماندن از تخریب هویت به سوی استفاده از مکانیزم دفاعی "انکار" سوق داده است. آنها با "هذیان‌گویی" خواندن مباحث تئوریک، ناداشته‌های تئوریک خود را در معرض دید همگان قرار دادند.

ادعای "نشان دادن ... تناقضات ... نیز از این قاعده مستثنی نیست. نکته حائز اهمیت اما آنجایی است که برچسب "هذیان‌گویی" را می‌توان به سهولت درباره تمام مطالب استفاده نمود اما درباره "تناقضات" موضوع متفاوت است. برای آنکه "نشان دادن ... تناقضات ... صرفاً در قالب یک "ادعا" متوقف نشود و به قول مجاهدین خلق، "ماده" شود می‌بایست مصادیق "تناقض" در مقاله "علی فرهنگ" را نشان داد. هر چند می‌دانیم و می‌دانند که دیوار تئوریک در قد و قامت شکنجه‌گران نبوده و نیست اما در این میان، بی‌تردید، آغاز کننده بازی خاتمه‌دهنده آن نخواهد بود.

دریوزگی "ایران دیدبان" اما آنجاست که افسار پاره می‌کند و "بدون دنده و ترمز"، اعتراضات گسترده مردمی را "تجمع چند نفره در ایران 70 میلیونی" می‌خواند! به احتمال قریب به یقین "ایران دیدبان"ی‌ها هر عددی را با مضرب 10 ارزیابی می‌کنند. فی‌المثل "ایران دیدبان" یک جمعیت 1 میلیون نفری را 100000 تجمع 10 نفره می‌شناسد. به هر حال وقتی این بنده‌های شیطان از "مباحث تئوریک" این چنین واهمه دارند چه بسا امکان شمارش اعداد بالای 10 برای آنها مقدور نباشد!

اما بیابید فرض کنیم که "تجمع چند نفره در ایران 70 میلیونی" به وقوع پیوست. آیا رژیم آخوندی به دلیل "تجمع چند نفره در ایران 70 میلیونی"، زمین و زمان را گاز گرفت و "نخست وزیر امام" و "نماینده امام در مراسم حج و بنیاد جانبازان" را در حصر خانگی محبوس نمود؟ آیا "ایران دیدبان"ی‌ها می‌توانند استعداد "گروهان"، "گردان"، "تیپ" و... مورد استفاده در مهار و سرکوب "تجمع چند نفره در ایران 70 میلیونی" را در اختیار رسانه‌های جمعی قرار دهند؟ آیا به دلیل "تجمع چند نفره در ایران 70 میلیونی" در روزهای 25 بهمن، 1 اسفند و 10 اسفند تمام ورودی ایستگاه‌های مترو از خیابان نواب تا دروازه دولت مسدود بود؟ آیا به دلیل "تجمع چند نفره در ایران 70 میلیونی" گله‌های وحوش بسیجی با زنجیر، قفل فرمان، قمه، باطوم و در 10 اسفند حتی با سلاح گرم در میدان انقلاب تردد می‌کردند؟

آیا آنچه آمد "فرافکنی بیهوده" است؟! آیا "ایران دیدبان"ی‌ها که از "طعم تئوریک" به ریشه مبتلا می‌شوند می‌توانند یک تعریف از مفهوم "فرافکنی" به مثابه "مکانیزم دفاعی" ارائه دهند؟!

"ایران دیدبان" در ادامه به شکوه‌مندترین فراز مقاله خود می‌پردازند. این "فراز شکوه‌مند"، مو را بر اندام هر تنابنده‌ای تا ساعت‌ها سیخ‌نگاه می‌دارد!!! در این "فراز شکوه‌مند"، "ایران دیدبان"ی‌ها، "عجالتاً دلائل نفرت مردم از باند تروریستی رجوی را جهت استحضار بیشتر افراد شبخ زده بار دیگر یادآور" می‌شوند.

بدون تردید! خالق متعال به "مجاهدین خلق" رحم کرده است که ایران دیدبان"ی‌ها "عجالتاً دلائل نفرت مردم از باند تروریستی رجوی" را یادآور شدند، اگر آنها اندکی حوصله می‌کردند و خلاقیت به خرج می‌دادند به احتمال 9 به 10 (با توجه به این که "ایران دیدبان"ی‌ها توانایی شمارش اعداد بالای 10 را ندارند بالاجبار از احتمال 9 به 10 استفاده شد.) مجاهدین خلق که چندین و چند بار تمام شده بودند باز هم تمام می‌شدند!

طرح "دلائل نفرت مردم از باند تروریستی رجوی" اما نشان داد که "ایران دیدبان"، توصیه‌پذیر است. "علی فرهنگ" در مقاله "مه‌فشانند نور و سگ عوعو کند" به "ایران دیدبان"ی‌ها توصیه نمود که در مواجهه با او از "جمعی از پژوهشگران" موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی یاری بطلبند. "ایران دیدبان" نیز این توصیه را بر روی چشم نهاد و دست به کار شد!

"ایران دیدبان"ی ها که گویا از همپالگی های "محمود نادری" یاری طلبیده بودند در چاه دروغ پردازی و ریاکاری یک سُفله ولایت گرفتار آمدند. "محمود نادری" ها که به مانند سلف خوشنام و اواک!، "رفیق کبیر" را بدون ارائه حتی یک سند به قتل "ناصر" و "ارژنگ" متهم می نمایند همان قدم و قلم را بر علیه "سازمان های داخلی دوست" بر می دارند و ادعاهای هزار بار مصرف شده خود را مجدداً واگویه می کنند.

اما چه می توان کرد؟! وقتی "حیدر مصلحی" در برنامه "دیروز، امروز، فردا"، گاف می دهد و دست خالی رژیم را به عیان ترین شکل ممکن به نمایش می گذارد از رده های پایین تر وزارت چه انتظاری می توان داشت؟

ایراد "اتهام" بدون ارائه حتی یک سند قابل استناد حقوقی و پس از آن، اتهامات وارده را با وقاحت یک شکنجه گر، "این همه ادله" خواندن، آیا چیزی جزء حماقت پایوران ارباب جهل و جنون و جنایت و "دست خالی" آنها را نمایان می سازد؟

در پاسخ به "ایران دیدبان"ی ها باید بگوییم که گرچه صحیح است که در تئوری های "جنگ روانی" می بایست "دروغ را اینقدر بگویند تا باورپذیر شود" اما در دل این قانون، تبصره ای نیز وجود دارد. تبصره به قرار ذیل است:

"کسی باید دروغ را اینقدر بگوید تا باورپذیر شود که حداقل از اندکی مشروعیت در افکار عمومی برخوردار باشد."

کسانی که تشنه رسوایی شان از هفت آسمان زر و زور و تزویر بر زمین پرتاب شده است نمی توانند از این "شکر"ها بخورند.

از سوی دیگر چرا "ایران دیدبان"ی ها وقتی از "قتل عام و کشتار مردم بی گناه اعم از کاسب و کارگر و پاسدار و ارتشی و روحانی زن و مرد و کودک" دم می زنند هیچ اشاره به ساختار امنیتی رژیم آخوندی، نقش سرکوبگر کمیته ها در اوائل انقلاب و بسیج در پس از آن و مهمتر از آن نقش شبکه معدوم "عبدالله پیام" نمی کنند؟ آیا این ادعا نیز "دو خط تئوری باقی" است؟!

چرا "ایران دیدبان"ی ها وقتی از "بمب و موشک و راکت" و نقش مجاهدین در "گرای آن را به دشمنان ایران می دادند" می گویند، حتی یکبار نیز به چگونگی ارائه "گرا" توسط مجاهدین و نیروهای عملیاتی مرتبط با آن که قاعدتاً می بایست دستگیر می شدند تا اطلاعات خود را لو دهند اشاره نمی کنند. چرا تا به امروز حتی یک سند درون تشکیلاتی مجاهدین خلق در این رابطه توسط رژیم که به بسیاری از خانه های تیمی آنها دست یافت، افشا نشده است؟ چرا به نقش شعارهای جنگ طلبانه "جنگ، جنگ تا رفع فتنه از عالم" و "جنگ، جنگ تا پیروزی" و انواع و اقسام حماقت های نظامی و سیاسی اشاره نمی کنند؟ چرا نمی گویند که در سال 60-61 صلح عادلانه در دسترس بود اما پیر گفتار جماران معتقد بود که "جنگ، نعمت است"؟

"ایران دیدبان"ی ها می بایست یکبار برای همیشه و صریح و شفاف، با ارائه اسناد متقن و میرهن (با ذکر تاریخ و ساعت) بگویند که در کدام بمباران، در کدام موشک باران و در کدام راکت پرانی، مجاهدین خلق، "گرا" داده اند؟ آیا "ایران دیدبان"ی ها حاضر هستند اسناد خود را در اختیار یک دادگاه بین المللی قرار دهند تا به منظور صحت و سقم ادعاهای آنها اقدام شود؟ اگر چنین اسنادی در اختیار است چرا تا به امروز و به جهت تنویر افکار عمومی ایران و جهان نسبت به انتشار علنی آنها اقدام نشده است؟....

چرا وقتی "ایران دیدبان"ی ها به جاسوسی اشاره می کنند یک تعریف دقیق، جامع و ملموس از این مفهوم ارائه نمی کنند؟ به ارائه چه نوع اطلاعاتی و در ازای چه چیزی و در چارچوب چه مناسباتی، به یک اقدام، "جاسوسی" می گویند؟

در رابطه با "سرویس اطلاعاتی موساد" نیز به هر حال امت "شهیدپور" و "همیشه در صحنه" متوجه نشد که آیا اطلاعات را موساد به "مجاهدین خلق" می دهد و یا "مجاهدین خلق" به موساد؟! "ایران دیدبان" را قسم می دهیم به ارواح خاک 72 تن که تکلیف خلق الله را مشخص کند!

نکته جالب اما مبحث "استعمارگران" است. حاکمیتی که موجودیت آن از دل کنفرانس استعماری گوادالپ و طرح استعماری "کمر بند سبز" بیرون آمده است، "ایران گیت" را می آفریند و با "استعمار" همگام و همپیمان برای نابودی "اپوزسیون انقلابی"، نرد عشق می بازد و ... از اینکه "مجاهدین... می خواهند پای استعمارگران را به هر قیمت شده به این سرزمین باز کنند و وطنشان را حراج کنند." ناله می کند! آب سر بالا برود قورباغه ابوالعطا می خواند!

و اما در رابطه با پاراگراف آخر "ایران دیدبان"ی ها؛

پاسخ را 30 سال پیش، "مسعود رجوی" با قاطعیت ارائه نمود:

"بیچاره شب پرستان تیغ به کف، هلهله زن، با سلاله خورشید و با نسل ایمان چه خواهند کرد؟ گو هر چه می خواهند بر پیچ و خم جاده های تاریک به کمین خورشید بنشینند، تا اسیرش سازند، بکشانش و در لجه خون اندازند. ولی خورشید در اسارت هم خورشید است و از شهادت هر خورشید نیز هزاران ستاره بر خواهد خواست."

"ایران دیدبان" تصور می کند با بیان جملاتی همچون "رهبری مجاهدین حتی نتوانسته خیانتهايش را برای سمپاتها و هوادارانش توجیه کند تا شبها بتوانند راحت بخوابند و این همه به خود زحمت ندهند که ننگ را با رنگ پاک کنند." ، "علی فرهنگ" را تحریک نموده و او را به "سکوت" و ا می دارد. غافل از آنکه آنچه "علی فرهنگ" انجام می دهد و کلافه گی "ایران دیدبان" را به وضوح نمایان می سازد از آموزه های "رهبر مقاومت" در "جنگ صد برابر" اخذ شده است.

آنچه "علی فرهنگ" انجام می دهد فعلاً در وادی قلم است. "وای به روزی که مشیت را با مشیت و گلوله را با گلوله پاسخ دهیم."

در رابطه با "جادو جنبل لغوی" باید بگوییم آن کسی که این عمل را مرتکب شد همان کسی بود که در طول حیات ننگین اش حتی یکبار "فعل"، "فاعل" و "مفعول" را بر طبق قواعد دستور زبان فارسی به کار نبرد تا اینکه به درک واصل شد.

و اما در رابطه با جمله صحیح "ننگ با رنگ پاک نمی شود". به راستی چرا "ایران دیدبان"ی ها بر ریش و ریشه خود تُف می ریزند و خود زنی می کنند؟ آیا "ایران دیدبان"ی ها فراموش کرده اند که در "بیش از بیست ماه" گذشته، دیوار های شهر تهران آنکه از شعارهای "مرگ بر دیکتاتور"، "مرگ بر اصل ولایت فقیه" و "مرگ بر خامنه ای" بود؟ آیا "ایران دیدبان"ی ها فراموش کرده اند که شب ها مزدوران بسیجی در سطح شهر تردد می کردند تا شعارها را با رنگ، پاک کنند؟

جمله "ننگ با رنگ پاک نمی شود" را اولین بار پس از شهادت "ندا آقاسلطان" در دیوار خیابان سهروردی جنوبی (تقاطع تخت طاووس- سهروردی) نوشته بودند. قبل از آن بر همان دیوار نوشته بودند "ندای ما نمرده؛ این دولته که مرده" اما مزدوران بسیج با رنگ آن را پوشانده بودند و پس از آن جمله معروف "ننگ با رنگ پاک نمی شود" افزوده شده بود. مزدوران که دیدند این قافله سر باز ایستادن ندارد مجبور شدند بر روی همان دیوار نقش گل و بلبل بکشند.

آیا "ایران دیدبان"ی ها، دیوارهای سیمانی بلوک های فاز 1 و 2 شهرک اکباتان را دیده اند؟ چرا این دیوارها سیاه شده است؟

آیا "ایران دیدبان"ی ها، دیوارهای خیابان ستارخان را دیده اند؟ چرا این دیوارها سیاه شده است؟ اهالی ستارخان به این دیوارها به طنز، "دیوار پلنگی" می گویند.

"ایران دیدبان"ی ها عجالتاً پاسخ های "علی فرهنگ" را داشته باشند و مزه مزه کنند تا این بار به وقت پارس کردن شمرده تر و با حوصله تر این عمل ماهوی را انجام دهند.

پی نوشت:

- (1) <http://www.aftabkaran.com/maghale.php?id=1503>
- (2) <http://www.pezhvakeiran.com/page1.php?id=30594>
- (3) <http://www.pezhvakeiran.com/page1.php?id=30840>
- (4) <http://www.ariairan.com/ea/?mod=view&id=11295>
- (5) <http://www.irandidban.com/fa/viewpoint-16369>
- (6) <http://www.irandidban.com/fa/viewpoint-16379>
- (7) <http://www.didgah.net/maghalehkamel.php?id=24692>
- (8) آشوری، داریوش، "دانشنامه سیاسی"، انتشارات مروارید، تهران، چاپ دوم، 1370، ص 25
- (9) همان، ص 235 – 237

[Alii\\_farhang@yahoo.com](mailto:Alii_farhang@yahoo.com)

22 / اسفند / 1389